



## اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

## بسم الله الرحمن الرحيم

اذا تقرّر هذا فتقول: كون الشئ واقعاً تحت مقوله بحسب اعتبار وجوه في نفسه لا يوجب كونه واقعاً باعتبار آخر تحت تلك المقوله بل ولا تحت مقوله من المقولات اين مطلبی را که مرحوم آخوند گفتند همان طوری که عرض شد مبتنی بر اشکالی بود که وارد شد بر کیفیت اتخاذ جنس از ماده و همین طور فصل از صورت.

در حالتی که بر طبق آن چه که معروف و مشهور است خود ماده و صورت هر دوی اینها در تحت مقوله جوهر هستند و اگر قرار باشد آن حیثیت شمول مد نظر باشد بر کیفیت اتخاذ جنس آن شمول در جوهریت خود صورت هم وجود دارد خود صورت هم دارای یک حقیقت جوهریه‌ای است که آن حقیقت جوهریه شامل همه افراد و مصادیق مندرج در تحت او می‌شود. پس بنابراین چرا شما می‌آیید جنس را از ماده اخذ می‌کنید جنس را از صورت اخذ کنید چون هم آن دارای جوهر است هم ماده جوهر است پس بنابراین این اتخاذ چگونه خواهد بود.

این جوابی که مرحوم آخوند دادند بنابر مشی حکمت مشاء و مسئله متعارف قوم بود گرچه خود صورت دارای حقیقت جوهریه است و همان طور ماده هم دارای حقیقت جوهریه است ولی بینهما بون بعید در تحصیل و در ابهام. در ابهام خوب جنس دارای یک حقیقت جوهریه‌ای است که صرف استعداد و هیولای محض است و آن استعداد و هیولای محض از خود وجودی و حیاتی ندارد قوام او به قوام آن صورتی است که به او تحصیل و تعیین و تشخیص می‌بخشد پس بنابراین آن چه که در معنای ابهام لازم است آن عبارت است از

حیثیت شمولی که نسبت به همه انواع می‌تواند داشته باشد.

ما آن را فقط در ماده می‌توانیم پیدا بکنیم نه در فصل، زیرا آن فصل و صورت خودش عبارت است از تعین خارج و آن تعین خارج دیگر قابل سرایت به فرد دیگر نیست. هر شی‌ای تعینش به خودش است و آن تعین موجب تشخیص نوعیه است پس بنابراین آن چه که ما از حیث شمول به دنبال او هستیم نمی‌توانیم او را در یک امر متمایز بیابیم بله در امر مشترک می‌توانیم بیابیم فرض کنید که در سنخیت علمیه می‌توانیم بگوییم که این علم از حیث شمولی که دارد در هر جا مصداق پیدا کرد آن محقق عنوان عالمیت است حالا چه آن مصداقش مرد باشد یا زن، پیر باشد یا جوان، کوچک باشد یا بزرگ تفاوتی نمی‌کند چون آن جنبه علمیت جنبه سعی و در هر مصداقی می‌تواند محقق آن عنوان باشد ولکن خود آن شخصی که الان متصف به این علم شده گرچه از نقطه نظر وجود حیثیت علمیه با بقیه اشتراک دارد و در این مسئله شکی نیست ولی آیا خود آن شخص هم بنفسه و بوجوده قابل سرایت و قابل تسری به سایر افراد است؟ نه، دیگر آن وجودش، وجود فی نفسه خودش است آن به دیگری کاری ندارد آن دیگر وجود مشترک ندارد تا این که خود تحقق او در دیگران موجب تحقق یک عنوان باشد. اصلاً معنا ندارد که آن وجودش در دیگران و در اشیاء دیگر بروز پیدا بکند. نفس وجود او فی نفسه آن حقیقت صوریه ای است که موجب تحقق اوست و قابل سرایت به دیگران هم نخواهد بود.

پس بنابراین آن چه را که ما باید برای جنسیت یعنی برای یک حقیقت قابل سرایت داشته باشیم، آن را ما نمی‌توانیم در یک امری که آن امر مختص به خود یک تعین خارجی است و قابل سرایت به دیگران است، جستجو کنیم. باید به دنبال امری برویم که آن قابلیت برای سعی را داشته باشد قابلیت برای اشتراک

داشته باشد قابلیت برای وجود در مواضع مختلف و در اشیاء مختلف داشته باشد آن جا است که ما می‌توانیم و دستمان باز است برای این که یک جنس را انتزاع کنیم.

این مسئله مربوط به همان مشی قوم بود که مرحوم آخوند ذکر کردند و نسبت به این قضیه پاسخ دادند. به دنبال مطلب، ایشان به یک نکته پرداختند که به اعتقاد خودشان این نکته بسیار مهمی است و حکایت از یک سرّی می‌کند که آن سرّ قابل فهم و قابل تصور و رسیدن به کنه او برای همه افراد میسر نیست و آن این است که به طور کلی اشکالی وارد می‌شود بر این که نفس آدمی داخل است در تحت مقوله جوهر و به واسطه صورتیت آن برای جسم و بدن، موجب تحقق جسم است این اشکال را از آن نقطه نظر مختص به نفس، برمی‌دارند و می‌فرمایند گرچه نفس فی حدّ نفسه جوهر من الجواهر و این وجود فی نفسه موجب جوهریت او است ولیکن خود این صورتیت برای جسم موجب جوهر بودن نخواهد شد زیرا صورت که مقوم برای آن ماده است و مقوم برای جسم است آن صورت ممکن است که در تحت مقوله ای از مقولات قرار نگیرد.

اشکالی که وارد می‌شود بر این که چرا شما جنس را از ماده می‌گیرید و از صورت نمی‌گیرید؟ این اشکال به صورت وارد نمی‌شود چون صورت عبارت است از یک حقیقت مرتبته‌ای، که آن حقیقت مرتبته موجب تقوم جسم است. از یک نقطه نظر جزء برای جسم است و از یک نقطه نظر و به یک اعتباری موجب تقوم جسم است و آن چه که موجب تقوم جسم است ما دلیلی بر جوهریت او نداریم شاید یک حقیقتی باشد ماوراء جوهریت و موجب تقوم شیء خواهد شد پس بنابراین این که اشکال وارد بشود بر این که بخاطر صورت بودن باید در تحت مقوله جوهر باشد یک همچنین اشکالی وارد نمی‌شود. گرچه

خود نفس فی حد نفسه می‌خواهد جوهر باشد باشد ما به او کار نداریم ما در این جا دو اعتبار را مورد لحاظ قرار می‌دهیم مثل اینکه یک نفر دو جرمی انجام داده یک کارش قتل نفس یک کار دیگری هم کرده فرض بکنید که آمده از دیوار مردم بالا رفته. می‌گویند که بخاطر بالارفتن از دیوار حکم اعدام برای این صادر نمی‌شود ولی به خاطر قتل نفس حکم اعدام می‌آورند گرچه هر دو جرم است ولی این جرم این جزا را دارد آن جرم جزای دیگری دارد. پس بنابراین اگر اولیای دم از این قتل صرف نظر کردند دیگر بخاطر بالارفتن از دیوار نایستی که او را اعدام و یا قصاص بکنند آن برای خودش حکم جدای و جزای جدایی دارد حالا هر چه می‌خواهد باشد.

در این جا نفس از نظر واقع و از نظر خودش داخل در تحت حقیقت جوهر است فی حد نفسه، یعنی وجودی است که آن وجود از نقطه نظر دسته بندی منطقی و فلسفی داخل در تحت مقوله جوهر قرار می‌گیرد نه داخل در تحت مقوله عرض که بخواید برسد به جزئیاتی که دارد. ولی وقتی که این را در جایی دیگر بخاطر تعلقش به بدن می‌خواهید ملاحظه کنید و این که به بدن جسمیت بخشیده و این نفس اگر از این سلب بشود این جسمیت را از دست می‌دهد، از آن نقطه نظر شما به این نمی‌توانید بگویید جوهر، صحبت در کیفیت اخذ جنس از ماده و فصل از صورت است نه این که از خود ذات این. حالا صورت ذاتش چی هست ذاتش هر چه می‌خواهد باشد حالا صورت ذاتش عرض بود خوب عرض باشد چون صورت الان در ذاتش عرض است، صورت مقولات عرضیه که در آن جا خود عرض به یک اعتبار عارض بر جنس می‌شود البته آن ترکیب که اتحادی و اعتباری است و آن خودش محقق یک عرض از اعراض است گرچه در بسائط چطور ما در آن جا صحبت می‌کردیم در این جا

هم همین طور است صرف صورت بودن موجب داخل در تحت مقوله جوهر بودن نیست پس بنابراین، اشکال دیگر در این صورت مرتفع خواهد شد زیرا صورت یک حقیقت مقومه‌ای است که این حقیقت مقومه می‌آید و آن جنس را به مرتبه بروز و ظهور می‌رساند تا این صورت در خانه را نزند این ماده نمی‌تواند خود را بنمایاند نمی‌تواند خود را ابراز کند باید صورت بیاید تا این مسئله محقق بشود. این مطلب را مرحوم آخوند ذکر کردند البته صحبت ایشان ادامه دارد و ما در ادامه همین صحبت ایشان مطالب را عرض می‌کنیم.

آن چه که به نظر بنده می‌رسید در این جا و قابل تأمل هست البته نسبت به این قضیه من ندیدم اشاره بشود حالا رفقا نگاه کنند شاید ببینند که جایی هم این قضیه مطرح شده باشد و آن اشکالی است که در این جا وارد می‌شود که چطور شما وجود نفس را وجود جوهری می‌دانید ولی در اعتبارش به اعتبار دیگر و در اعتبارش به تعلق جسم و بدن او را داخل در تحت مقوله جوهر نمی‌دانید؟! صحبت در این است که اگر ما وجود فی نفسه یک شی‌ای را جوهر بدانیم این وجود فی نفسه از نقطه نظر علت طبعی مقدم است بر همه حیثاتی که بعداً می‌تواند مترتب بر این ذات بشود حالا این تعلق به بدن بگیرد یا نیگیرد علی کل حال به هر کیفیتی فرض کنید که این تقدم طبعی و تقدم ذاتی دارد و در تقدم ذاتی و طبعی هم ایشان مقدم است.

وقتی که شما یک میز و صندلی را می‌خواهید درست بکنید آن چه را که اولاً بلا اول مورد نظر است این که جنس و ماهیت آن شی‌ایی که با او می‌خواهد میز درست بشود او چه خواهد بود؟ آهن است یا که چوب است اگر شما چوب را مد نظر گرفتید پس بنابراین آن ذاتیت چوب در همه اطوار آن خودش را نگه می‌دارد به هر صورتی که شما می‌خواهید او را در بیاورید آن اول خود را

می‌نمایاند. من چوبم که الان به شکل استوانه درآمد ام من چوبم که الان به شکل مخروط درآمد من چوبم الان به شکل مکعب درآمد آن جنبه خشبیت که جنبه ذاتی او است در همه مراتب و صور نوعیه اعم از این که میز باشد، صندلی باشد کرسی باشد، در و پنجره و کمد باشد هر چه می‌خواهد باشد آن صورت خشبیت در همه این احوال موجود است و ما نمی‌توانیم آنها را سلب کنیم.

پس بنابراین با توجه به این مسئله یعنی با لحاظ جنبه جوهریت نفس که الان تعلق گرفته است به بدن، این جوهریت نفس الان در این جا مبدل شده است به حیثیت مقدمیت، مبدل شده است به حیثیت تعلقیه به جسم که او را جزوی از جسم کرده بنابر کلام شما یا مقوم جسم کرده است. در هر دو اعتبار، آن حیثیت اولیه جوهریت او از بین نمی‌رود چون فرض بر این است که شما آن وجود فی نفسه او را وجود جوهر قرار دادید و این وجود جوهر فی نفسه، این وجود وجودی است که در همه حال خود را حاضر می‌بیند شما یک مثالی برای ما بزنید که در آن جا آن صورت که در وجود فی نفسه خود، دارای حقیقت جوهریه نباشد آن وقت در تعلقش به آن ماده بگویید که در اینجا جنبه جوهریت را مورد لحاظ قرار نمی‌دهیم. خوب اشکال ندارد، از اول صحبت در این جا بی است که صورت خودش فی حد نفسه جوهر، بحث قوم اصلا در این است که نفس جوهر من الجواهر و الا در آن جایی که مسئله مربوط به بسائط است و صورت در آن جا جوهر نیست هم صورتش در آن جا بسیط است و هم ماده در آن جا بسیط است خوب کسی در آنجا حرف ندارد آن جا اخذ جنس یک اخذ اعتباری است اصلا، اخذ به اصطلاح حقیقی نیست صحبت در جنس و فصل حقیقی منطقی است که جنس و فصل منطقی یا به عبارت دیگر فلسفی اگر به خود وجودش بخواهید نگاه کنید در آن جا که این جنس به عنوان یک امر موسع

اخذ می‌شود فصل به عنوان صورت به عنوان یک امر مضیق و محدّد در آن جا لحاظ می‌شود در آن جا شما چه حرفی می‌زنید که ترکیب ترکیب واقعی است ترکیب حقیقی است منتهی آن ترکیب اتحادی است نه ترکیب انضمامی همان ترکیب اتحادی ولی بالاخره این حقیقت فصلیت که و موجب تعین شده و بدون آن حقیقت فصلیت جنس و ماده در مقام ابهام الی ابد الدهر باقی می‌ماند بالاخره این جوهر او لا صحبت در این است وقتی که جوهر پس چرا شما می‌آیید جنس را از آن ماده اخذ می‌کنید؟! بالاخره این در وجودش جوهر حالا شما بگویید این در این جا صورت است آنچه که در این جا جوهر است که در همان مرتبه وجود فی نفسه باقی نماند آمد تعلق به جسم پیدا کرد لنگ در هوا که نمانده قضیه، این صورت فصلیت انسانیت همین طور در عالم صورت و معنا که در آن جا نمانده، آمده پایین آمده پایین تا در این جا تعلق به جسم گرفته، جزئی از جسم شده موجب قوام جسم شده حالا در اینجا صحبت در این است که فصلیتش از چه اخذ می‌شود؟ جنسیت در این جا از چه اخذ می‌شود شما آن وجود فی نفسه را در این جا نمی‌توانید انکار کنید و بعد بگویید به لحاظ صورتیتش در این جا این صورتیت موجب جوهریت نیست و آن جوهریت در این جا جدا است بله خود صورتیت فی حد نفسه موجب جوهریت نیست اگر صورتیت در بسائط باشد آن جوهریت ندارد صورتیت در غیر بسائط باشد در این جا موجب جوهریت هست و این يعود الاشکال الی اوله این مسئله در این جا باید مورد توجه قرار بگیرد.

آن چه که در رفع این اشکال به نظر می‌رسد این است که در این جا بین بسائط و بین مرکبات دیگر تفاوت نمی‌کند، همه اشیاء خارجی تمام اینها از نقطه نظر حقیقت وجودشان عبارت از صوره محضه هستند! آن صورت محضه است که در خارج تبلور و ظهورش به نحو مرکبات خارجیّه است مثل اجسام مثل

ابدان مثل احجار یا به نحو بسائط در عالم خارج است مثل فرض کن سایر مقولات عرضیه که اینها حیثیتشان حیثیت ترکیبیه نیست بلکه حیثیت بسیطیه است که اینها نیاز به موضوع دارند قبل از آن، نیاز به تحقق موضوع دارند و باید آنها بر آن موضوع حمل بشوند در هر دوی اینها دو حیثیت وجودیه مختلفه قرار داد حیثیت وجودیه ای که در خارج می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای اعراض، حیثیت وجودیه که در خارج این باید مسبوق به موضوع باشد. این دو حیثیت در خارج عبارت است از کیفیت ظهور نفس الوجود در آن قالب خاصی که حالا آن قالب خاص به اراده و مشیت پروردگار هست ولی صحبت در این است در هر کدام از این دو حیثیت آن چه که هست عبارت است از همان ظهور و تبلور وجود که نفس الوجود خودش متعین بذاته و مشخص بذاته، هم خودش فی حد نفسه تعین و تشخیص ذاتی دارد و هم ظهور و بروزش و تحدّش به حدودش و تمّوّه او به ماهیت در تمام این‌ها خود آن صورت، وجود خارجی دارد و غیر از صورت لیس فی الدار غیره دیار! این حقیقت وجودیه در مقام نفسیتش از او نه تعبیر به صورت آورده می‌شود نه تعبیر به ماده، هیچ کدام از این دو تا ندارد در مقام تحقق فی نفسه او، یعنی در تحقق فی نفسه این وجود نه صورت در این جا حقیقت دارد نه ماده زیرا در این جا اطلاق محض است در این جا عدم تعین محض است در آن جا عدم تعین به عنوان تحدّد و به عنوان محدودیت ماهوی که از همان، تعبیر به وجود بالصرافه می‌شود. در مقام صرافت نوریه وجود در آن جا نه صورت وجود دارد نه جنس، صورت و ماده در مقام بروز و ظهور است نه در مقام نفس آن که به اصطلاح آن ذاتیت شیء است که همان نفس وجود بسیط و بالصرافه است، در آن جا دیگر صورت در قبال ماده وجود ندارد در آن جا به یک عنوان می‌توانیم بگوییم که اصلاً صورتیت در آن جا برداشته می‌شود و تبدیل

به صورتیت محضه است یعنی آن صورتیت محضه است که فی حد نفسه آن خودش متعین بذاته و متشخص بذاته و لایحتاج الی تعینه و تمیزه و تشخصه و تحققه و تکونه بامر آخر و علة اخرى این نفس وجود فی نفسه این خودش صورت به این اعتبار اگر ما بخواهیم لحاظ بکنیم و می‌توانیم بگوییم که اصلا صورت هم نیست به این اعتبار این می‌شود صورت. این نفس الوجود به هر کیفیتی که در بیاید باز در آن کیفیت صورت ماده دیگر کجا بود ماده دیگر ما نداریم در این جا، یعنی در این جا هیچ ماده‌ای وجود ندارد هر جسمی که آن صورت بخواهد بگیرد صورۃ و صورۃ بعد صورۃ و صورۃ ثانیه و ثالثه و رابعه در همه این احوال آن چه که مشاهده می‌شود و آن چه که تحقق و تکون پیدا کردند در همه آنها فقط صورت است! پس هیچ ماده‌ای در این جا وجود ندارد! خود صور با همدیگر در اینجا تفاوت می‌کند خب تفاوت کند. صحبت صورت و ماده صحبت ابهام و تحصیل است و در اینجا ما ابهامی نداریم که بخواهیم آن ابهام را به ماده بزیم وقتی که به ماده زدیم جنیست را آن وقت بخواهیم از ماده بگیریم ابهامی دیگر در این جا وجود ندارد آن چه که وجود دارد عبارت است از تحصیل ماده و تحصیل محض هم که ماده نیست! شما در این جا برنج مبهم دارید که می‌خواهید او را عرضه بکنید؟! شما برنج مبهم ندارید هر چه را که بخواهید تصور بکنید یک حقیقتی است حالا آن حقیقت در خارج تحقق دارد حالا بگوییم ما در ذهنمان در اقسام برنج یک برنج داریم که آن هیچ نوع ندارد خود همان متحصّل است حالا لازم نیست آن تحصیل، تحصیل خارج باشد. ظرف وجود، ظرف وجود خارج باشد ظرف وجود ذهن باشد ذهن هم برای خودش دم و دستگاهی دارد ذهن هم برای خودش حساب و کتابی دارد آن چه را که ذهن در خود تصور می‌کند و آن حقیقتی را که در خود تصور می‌کند لازم

نیست عین همان در خارج باشد خیلی از مسائلی را که ذهن تصور می‌کند و ظرف وجود آن ذهن است اصلاً وجود خارجی ندارد آن برنج به نحو ابهامی که ذهن تصور می‌کند آن برنج که در خارج وجود ندارد شما آن چه که در خارج می‌بینید یا برنج دم سیاه می‌بینید یا رشتی می‌بینید و از این چیزها بالاخره آن چه که در خارج ملاحظه می‌کنید عبارت است از نوع این چیزی است که در ذهن تصور کردید نه نفس الشیء، نفس الشیء نیست خیلی از مسائل کلی را ذهن تصور می‌کند تصور امکان در ذهن وجود خارجی ندارد ما به ازای خارجی ندارد تصور ضرورت ما به ازای خارجی ندارد خیلی از مسائل کلیه، مقولات اولیه، ثانویه، فلسفیه، منطقیه، تمام این مسائل اینهایی که انسان تصور می‌کند تصور خارجی ندارد در عین اینکه وجود دارد و بر اساس این وجودش ترتیب اثر می‌دهد اگر می‌گوید آقا برو یک کیلو برنج بخر طرف برود ماش بخرد یکی می‌زنی در گوشش مگر کر بودی من گفتم برو برنج بخر من گفتم آقا آن چه را که حضرتعالی در ذهن تصور کردید حساب کردم و دیدم این وجود خارجی ندارد پس بنابراین کلام شما کآن لم یکن است بنده به شکم خودم نگاه کردم و به دلخواه بلند شدم به جای برنج ماش خریدم شما آن جایی که تصور کردید به من نشان بدهید اقا می‌گویید برو یک کیلو برنج بخر گفتمی برنج چه جور بخر نه نگفتم پس نشان بده به من حالا که شما نمی‌توانی تو عاجز هستی از آن چه را که متصور خود را به من ارائه کنی پس من این امر شما را لا امر تصور می‌کنم این کلام شما را بدون کلام یکی دیگر هم می‌زنی این طرفش می‌گوید پدر سوخته آنهایی که خواندی توی سرت بخورد من نه اسفار سرم می‌شود نه منطق سرم می‌شود آن چه به تو می‌گویم برو برنج را بخر تا بدتر از این نشده، این هم می‌بیند نه حالا که کار خراب است تمام خواننده‌هایش همه را می‌گذارد کنار حالا

می‌رود فعلا کار دارد به جاهای دیگر می‌کشد پس تا کار به جای دیگر نکشیده بروم یک کیلو برنج بیاورم و خودم را راحت کنم دیگر نمی‌رود ماش و عدس و پنیر بخرد بگوید که شما که به من حرف نزدی برای خودت حرف زدی یک چیزی در ذهنت است آن هم ظرف وجودش در ذهنت است ظرفش در خارج نیست و من باید آن چه را که در خارج هست به تو ارائه بدهم نه آن چه را که در ذهن تو است خوب آن چه را که در ذهنت است مال خودت است هی بشین بگو برنج و ماش و عدس و بالا و پایین و همه مال خودت به من چه. می‌گویند نه آقا جان این چه را که در ذهن هست درست است و وجود دارد و حقیقت خارجی دارد و بر اساس این حقیقت خارجی ترتیب اثر داده می‌شود امر و نهی می‌شود حساب و کتابها هست معاشرت مردم محاورات مردم داد و ستدهای مردم همه بر اساس این تصورات و حقایق ذهنی در آن جا شکل می‌گیرد پس بنابراین تمام آن چه را که وجود خارجی در عالم خارج چه در ذهن و چه در خارج تحقق پیدا می‌کند نه ماده و نه جنس و نه هیچ کدام اینها و آن عبارت است از حقایق صوریه که این حقایق صوریه عبارت است از حقیقت الوجود بصرافته و بساطته این حقایق نوریه وجودیه بالصرافه در دو ظرف، یکی در عالم اعیان و یکی در عالم مثال و بالاتر از مثال به دو صورت مختلف ظهور خارجی دارد آن حقیقت نوریه اگر در عالم ملکوت باشد در عالم معنا باشد آن به حقیقت صوریه معنویه ظهور خارجی دارد لذا کسانی که به حقایق شهودیه می‌رسند خب اینها که اعیان را مشاهده نمی‌کنند اینها اعیان حقایق را مشاهده می‌کنند که عبارت است از آن حقایق صوریه معنویه اگر آن حقیقت صوریه وجود بیشتری پیدا کند می‌رسد به عالم مثال و عالم ملکوت سفلی و عالم برزخ که در آن جا حقایق صوریه وجود دارد با خصوصیات دیگر و با قوانین دیگر و

با شرایط دیگر که در خواب یا در مشاهدات این مسئله دیده می‌شود و مشهود است برای افراد و جای انکار نیست زیرا یک مطالبی مسلم‌های است که در آن شکی نیست در آن جا ما جنس و ماده نداریم آن چه که هست عبارت است از حقایق صوریه که تحدّد آنها اقتضای نحوّ من انحاء الوجود را می‌کند این نحو من انحاء الوجود با اعیان خارجی متفاوتّ کما انّ تصوراتنا و حقایق الوجودیه فی ذهننا و فی صدرنا و فی قلوبنا این حقایق از نقطه انحاء وجود دارای یک حقیقت بالاصاله است و از نقطه نظر اختلافش با اعیان خارجی دارای اختلاف است این حقیقت یک حقیقتی است که ما به ازای خارجی ندارد و در حالتی که خودش فی حد نفسه وجود دارد و به او ترتیب اثر ندهد اگر طرف نرود انجام ندهد او را می‌گیرد مؤآخذه و عقاب می‌کند مگر به تو نگفتم برو آب بیاور و یا نان بیاور چه فرقی می‌کند آب نان است می‌گوید نه آقاجان من الان تشنه هستم و نان تشنگی من را برطرف نمی‌کند الان نیاز به آب داریم می‌گوییم که شما گفتی آب بیاور آن آب، آب مبهم بود من نمی‌دانستم آب را از این شیر بیاورم یا از آن شیر بیاورم آب نمی‌دانم معدنی برای تو بیاورم یا آب هر چی بیاوری آن چه را که مبهم است و مبهم هم در خارج وجود ندارد پس من مأمور به امری نیستم!

بینید تمام اینها ناشی از چه می‌شود؟ ناشی از این می‌شود که هر چیزی را باید در جای خودش قرار داد. صور ذهنیه مربوط به ذهن است و صور خارجی مربوط به خارج است و از جمله غیر بسائط حالا ما از او تعبیر به مرکب می‌آوریم. ما می‌آییم و آن صورتهای خارجی را تقسیم می‌کنیم به ماده و صورت. ماده‌ای در خارج نیست! ما می‌آییم و در خارج جنس و فصل درست می‌کنیم جنس و فصلی در خارج نیست! ما می‌آییم و می‌گوییم ما به الاشتراک است یا ما به الامتیاز و به واسطه آن ما به الاشتراک و ما به الامتیاز البته این مطالبی که

خدمتتان عرض کنم این مطالب قابل برای صحبت هست و در ادامه مطلب انشاءالله در تتمه وقتی که می‌رسیم جلوتر در همین فصل از آن مطالبی که بزرگان در عرفان نظری در این زمینه نقل کردند هم نقل خواهیم کرد پس بنابراین آن چه که هست این است که لیس فی عالم الوجود الا الوجود و مظاهره و لیس فی عالم الوجود اّلا الماده و الصوره بجمیع انحائها منتف!

بله در حقایق خارجیّه و همین طور در حقایق خارجی ذهن و همین طور در صور ذهنیه ذهن، در حقایق خارجیّه در عالم شهادت و همین طور در خود عوالم غیر شهادت و همین طور در صور ذهنیه می‌آید اعتباراً ما به الاشتراکی را تصور می‌کند که اسمش را می‌گذارد ماده، مابه الامتیازی را تصور می‌کند اسمش را می‌گذارد صورت اعتباراً به جهت آن مشترکاتی را که مشاهده می‌کند. ولکن فی الحقیقه این جنبه صورتیت این فقط او حا کم است و غیر از صورت چیز دیگری به نام ماده ما نداریم!

تلمیذ: ماده عبارت از همان فیض منبسط است؟

استاد: بله منتهی خب البته به این وضوحی نیست مسئله ایشان در چند جا این مسئله مطرح است یکی در جنبه علت و معلول است، یکی در جنبه قوه و فعل است، یکی هم در مباحث نفس است در چند جای مختلف این قضیه مطرح است ولی خوب علی کل حال این یک مطلبی است که نیاز به دقت بیشتری دارد! در آن جا این مسئله به وضوح نیامده یا این که این طور تصور من است.

تلمیذ: اشراقین همین را می‌خواهند بگویند؟

استاد: بله

تلمیذ: به این مطلب رسیده‌اند؟

استاد: بله کلام شیخ اشراق همین است .

تلمیذ: داستانی را نقل کرده‌اند که یک بنده خدایی گوشتی خریده بود غذا درست کند هر کاری می‌کند نمی‌پزد به قصاب می‌گوید گوشتی که به ما دادی خراب بوده می‌گوید شما گوشتی که از من خریدید بردید حرم گفته بله می‌گوید حرم نبر حالا یکی در رد این گفته گوشت بگیر ببر حرم امام حسین بین آیا پخته می‌شود یا نه .....

استاد: این شاید یک چیز خاصی باشد.

تلمیذ: در منابر و مجالس این مطلب را نقل می‌کنند .....

استاد: نخیر، خب این که کلیتش مطلب صحیح نیست. مسئله بر اساس نیت باطن خود شخص است که آن تا چه حد خودش را به این حریم نزدیک کرده بله کسی که بیاید و نیت وارد شدن در این حریم را دارد با این وضعیت و امام حسین را زیارت کند خب مشمول رحمت قرار می‌گیرد خواهی نخواهی و خوب آن باران هم بر او می‌آید متهمی اگر کسی که در این حال و هوا نیست با فرد معاند هست به صرف زیارت امام حسین چطور می‌تواند که یک همچنین رحمتی شامل حالش باشد! بین امام حسین و بین امام رضا چه فرقی می‌کند چه تفاوتی دارد بین ائمه، در حرم ائمه دزد می‌آید جیب می‌زند حالا این حرام بشود بر او این و افرادی را که می‌آورند برای طواف دادن و اینها مشخص است که خود آن افراد مختلف هستند یکی از دوستان می‌گفت که من نشسته بودم متوجه بودم یک مرتبه دیدم حالم تغییر پیدا کرد و عوض شد و فضا فضای مکذری شد دیدم دارند می‌گویند لاله الا الله دیدم یک جنازه را آوردند و در این جنازه به قدری کدورت دارد که تأثیر گذاشت در من و وقتی که رفت برگشت فضا عوض شد می‌گفت در عین حال یک بیست دقیقه نگذشت که یک مرتبه یک جنازه دیگر آوردند دیدم نه این اینجوری نیست این با این وضعیت نیست.

این را ما نمی‌توانیم بگوییم که این تصوراتی بوده و خودش این موضوع را درک کرده در روایتی که داریم براهه من النار لزوار قبر الحسین ليله الجمعه این مسئله هست این مسئله مسلم است و شکی نیست در این قضیه ولی صحبت در این است انسان خودش را واقعاً در این حریم قرار بدهد. این که انسان خودش را قرار بدهد و بخواهد که حالت رحمت برای او بیاید و مشمول این ولایت بشود این حالت را بخواهد و طلب کند و اگر یک فردی باشد که فقط همین یک تصویری از این مسئله داشته باشد بخواهد سوء استفاده بکند این اصلاً خروج موضوعی دارد. زوار الحسین به کسانی گفته می‌شود که زائرند یعنی می‌آیند و خودشان را در این فضا قرار می‌دهند هر کسی می‌خواهد باشد خودش را در این وضعیت قرار می‌دهد این آدمی که می‌آید برای زیارت امام حسین و بعد هم آن ادا و اطوارها در می‌آورد و خلاصه مسائل دیگر و سمعه و اینها مورد نظرش هست طبعاً اینها اصلاً جزو زوار به حساب نمی‌آیند اینها زوار حسین نیستند زوار گنبد هستند زوار ضریحند زوار در و دیوار و ابنیه خود شهر هستند زورا حسین به حساب نمی‌آیند آن کسی که می‌آید و می‌خواهد همراه با سایر افراد خودش را جزو این‌ها قرار بدهد و عکسی بگیرند از او و این طرف و آن طرف پخش بکنند خوب این که زوار حسین نیست اینها فقط یک جنبه توریستی دارد.

این چیزی که حالا شما نقل کردید احتمال دارد که این مسئله یک قضیه شخصیه بوده گوشت را بردارند و ببرند و این حرفها در اصل یک همچین مسئله‌ای نیست حالا ممکن است به یک لحاظی این مسئله این طور بوده در مثال تصرفی شده آن حیوان چه خصوصیتی داشته که یک همچین مسئله در این جا بوجود آمده مسائل خیلی زیاد است خیلی مطالب در این جا عجیب است هر کدام اینها حساب و کتاب خودش را دارد و ما نمی‌توانیم از یک قضیه تسری

بدهیم به یک قضیه دیگر آن مرده‌ای که می‌آورند و دور قبر، مرحوم آقا هم نوشته‌اند که وقتی جنازه داشت می‌رفت یک سگی روی جنازه بود و وقتی آمد وارد شد آن سگ آمد و وارد نشد و خود بدن را بردند حالا آن بدن را عذاب نمی‌کنند که رفته دور قبر فقط یک جنبه ظاهری و عادی دارد.

در نقل مطالب باید دقت شود که یک وقت مسئله به نحوی نباشد که نکته ناگفته‌ای در آن موجب توهم بشود یا مثلاً اگر هم یک همچنین قضیه‌ای بر فرض بوده باید با علت و دلیل و ملاک و اینها برای مردم صحبت بشود و الا شما الان بردارید پنج کیلو گوشت ببرید یک دور طواف بدهید الان خیلی‌ها برنج می‌آورند تبرک می‌کنند می‌برند می‌پزند پس این برنج که باید در دیگ بماند بقیه برنجها پخته بشود اینها چون تبرک شده باید بماند یا برنجهایی که هست برای تبرک و اینها برنج می‌دهند تبرکاتی دارد گوسفند می‌دهند هر چه بالاخره اینها چیزهایی است که گاه گاهی خوب احتمال این هست که یک همچنین تصرفاتی هم بشود اما این که شما بخواهید گسترش بدهید به همه چیز نه قابل سرایت نیست! هر چیزی حای خودش را دارد. ما خیلی از مسائل می‌بینیم که مثلاً تعریفهایی که شده از همین زبیر، پیغمبر چقدر تعریف کردند از همین زبیر در زمان حیاتشان ولی خوب آیا این تعریف دلالت بر تضمین او می‌کند برای همیشه این قسم بوده یا این که نه تعریفی بوده اگر زبیر الان کشته می‌شد در بهشت بود واقعا شاید مثلاً زبیر در جنگ احد و سایر اینها نیت صادقی بوده، خوب این نیت صادق در آن موقع مال همان موقع است و مال همان وقت است و انسان نمی‌تواند اعتماداً بر حالتی از حالات خودش در یک برهه‌ای، آن امور دیگر را بر این مترتب کند این یک اشتباهی است که همه دارند می‌کنند! که فرض بکنید که یک نفر در یک زمانی حالا حال خوبی داشته این تا آخر عمر ما

که پنجاه سال از این قضیه می‌گذرد هنوز هم همان حال را دارد اگر این طور است همه ما موقع ولادت گناه نکردیم همه ما بدون گناه دنیا آمدیم این که ملاک نمی‌شود! یکی از آن چیزهایی که بعنوان ارزش برای ابوبکر در همان سابق نقل می‌کردند این بود که او با پیغمبر بوده این را تا الان که بعد از ۱۴۰۰ سال گذشته است دارند نقل می‌کنند که خوب حالا بوده که بعد فرضاً که صحیح حالا گرچه در این قضیه هم تشکیک شده بر فرض که در آن موقع با پیغمبر هم بوده بسیار خوب، خوب این چقدر ادامه پیدا کرده چه مقدار این قضیه طول کشید و مستمر شد و از حال به ملکه تبدیل شد! نبوده که این طور! حالا در یک قضیه بوده با پیغمبر ما اینها را اتفاقاً می‌دیدیم در طول حیات با بزرگان که تعریفاتی می‌شنیدیم از آنها راجع به افراد و خوب در جای خودش هم درست بوده ولی بعداً دیگر این مسائل شد تغییر و تحولاتی پیدا شد و خلافتش را مثلاً مشاهده کردیم! خوب نمی‌دانیم وضعیت را، نمی‌دانیم که به چه منوالی خواهد شد هر شخصی باید نگاه به وضعیت فعلی خودش کند گذشته ملاک نیست برای انسان!